

مفعول مطلق، له و معه در زبان عربی و برابری‌های آن در زبان فارسی

مجید صالح بک^{۱*}، زهره قربانی^۲

۱. استادیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، ایران
۲. دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، ایران

پذیرش: ۹۱/۹/۲۵

دریافت: ۹۱/۷/۱۰

چکیده

با نگاهی به مقوله مفعول‌های پنج‌گانه در زبان عربی می‌بینیم که دو نوع این مفعول‌ها یعنی مفعول به و مفعول فیه (ظرف زمان و مکان) در زبان فارسی معادل‌هایی به همین نام دارند. ولی سه نوع دیگر مفعول، به عنوان یک نقش نحوی در زبان فارسی شناخته شده نیست. درباره این نقش‌ها در زبان فارسی وجود دارد یا نه، تحقیقات چندانی صورت نگرفته است؛ نظر به اینکه زبان عربی و فارسی از یک خانواده نیستند تا در حوزه تطبیق بگنجد، بررسی این مباحث، در این دو زبان در حوزه «زبان‌شناسی مقابله‌ای» صورت می‌گیرد. با توجه به قرابت بسیار زیاد بین دو زبان که با نگاهی به دستورهای سنتی نوشته‌شده فارسی در مقوله‌های صرفی، نحوی و نام‌گذاری اصطلاحات دستوری به‌آسانی قابل دریافت است، این مقاله می‌کوشد به بحث در مفعول‌های مطلق، له و معه که برابر نهادهای آن‌ها در فارسی انجام نشده است، بپردازد و برای این نقش‌ها معادلی در زبان فارسی بیابد و مساله تفاوت میان نقش‌های مذکور در نحو فارسی و عربی را مورد بررسی قرار دهد. سپس با ارائه شواهدی از متون نظم و نثر فارسی، و بازنمایی تفاوت‌های آنها در دو زبان، برای معادل‌های فارسی نام‌ها و اصطلاحاتی درخور وضع کند. شایان ذکر است این نام‌گذاری متأثر از زبان عربی است.

واژگان کلیدی: مفعول مطلق، مفعول له، مفعول معه، زبان فارسی، زبان عربی.

د. ش. ز. قربانی (۱۶)، زمستان ۱۳۹۲، صص ۱۳۷-۱۵۰
فصلنامه جستارهای زبانی

۱. مقدمه

اغلب از مطالعات زبانی و بلاغی میان زبان عربی و فارسی با عنوان «تطبیقی» یاد می‌شود. در حالی‌که مباحث تطبیقی مختص زبان‌هایی است که ذات، جوهر و مادر واحدی دارند. در زبان فارسی این مادر زبانی، هندواروپایی و در زبان عربی سامی و حامی است. نکته قابل توجه این است که رابطه زبان عربی و فارسی با وجود عدم اشتراک در نسبت، به واسطه برخورداری عمیق در موارد نسبی، چنان تودرتو و درآمیخته است که در موارد بسیاری، از زبان‌های خانواده‌های قریب به نظر می‌آیند. به همین دلیل در پژوهش‌های زبانی موضوعات مختلف زبان فارسی و عربی، مورد مطالعه قرار گرفته و اختلافات و اشتراکات آن‌ها نشان داده شده است؛ ولی در مواردی به جهت اختلاف در جوهر زبانی که بیشتر در نحو، خود را می‌نمایند، تحقیقات چندانی صورت نگرفته است. این مقاله با طرح پرسش‌های زیر به دنبال ارائه پاسخ‌های مناسب برای علاقه‌مندان به این حوزه است:

۱. آیا مفعول مطلق، له و معه در دستور زبان فارسی برابری دارد؟
 ۲. اگر این موارد در زبان فارسی وجود دارند تحت چه عنوانی قرار گرفته اند؟
 ۳. تفاوت کاربردی بین این نقش‌ها در زبان عربی و فارسی چیست؟
فرضیه‌هایی که برای این سؤال‌ها می‌توان در نظر گرفت:
 ۱. مفعول مطلق تحت یک عنوان کلی با نام «قید» ذکر شده است، معنای مفعول له در زبان فارسی از حروف اضافه معینی بر می‌آید که مفهوم علت و سبب را می‌رسانند؛ و مفعول معه همان کلماتی است که بعد از «با» و «واو» مابینت می‌آید.
 ۲. این مباحث در دستور فارسی تحت عنوان خاصی نام گذاری نشده است.
 ۳. این مقوله‌ها در هر دو زبان به رغم تفاوت در نام، کاربردهای مشابهی دارند و از لحاظ معنایی به صورت یکسان به کار می‌روند.
- روش به‌کاررفته در بررسی این موضوع، تحلیلی است که با مراجعه به متون زبان فارسی برای یافتن شواهدی از مفعول مطلق، مفعول له، مفعول معه و تطبیق آن با تعاریف ارائه شده در هر دو زبان و در نهایت رسیدن به ویژگی‌ها و تفاوت‌های آن‌ها انجام گرفته است.

۲. مفعول مطلق^۱ در زبان عربی و قید مطلق در زبان فارسی

در زبان فارسی قید نقش اساسی ندارد و از نقش‌های فرعی به‌شمار می‌آید؛ اما مفعول مطلق در زبان عربی نقش اصلی دارد. اشتراک قید با مفعول مطلق در بیان نوع و چگونگی انجام فعل است. مفعول مطلق برای تأکید، بیان نوع و چگونگی انجام فعل است. این مفهوم در زبان فارسی با کاربرد صفت صورت می‌گیرد؛ مانند: «ضَرْبَتُهُ ضَرْبَةً شَدِيدَةً» (ضربه سختی به او زد) یا «ضَرْبَتُهُ ضَرْبَةً» (یک ضربه بر او زد). ولی شاعران فارسی‌زبان به تقلید از زبان عربی همان شیوه عربی را به‌کار برده‌اند؛ مانند: «بلرزیدی زمین لرزیدنی سخت» (منوچهری، ۱۳۷۵: ۸۷) و یا «گریه کردم گریه کردنی». بنابراین معادل مفعول مطلق در زبان فارسی اصطلاح قید است.

۳. انواع مفعول مطلق در زبان عربی

دستورنویسان زبان عربی برای مفعول مطلق سه نوع قائل شده‌اند:

۱. تأکیدی ۲. نوعی (بیانی) ۳. عددی

به‌منظور یادآوری مختصراً به تعریف آن‌ها می‌پردازیم:

مفعول مطلق تأکیدی: مصدری است منصوب و معمولاً از جنس فعل جمله که برای تأکید بر وقوع آن آورده می‌شود؛ مانند: «كَلَّمَ اللَّهُ تَكْلِيمًا»؛

مفعول مطلق نوعی (بیانی): مصدری است منصوب که برای دلالت بر کیفیت وقوع فعل به‌همراه صفت یا مضاف‌الیه می‌آید؛ مانند: «اصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا» / «اصْبِرْ صَبْرًا مَتَّقِينَ»؛ مفعول مطلق عددی: مصدری منصوب است که تعداد دفعات وقوع فعل را بیان می‌کند. معمولاً همراه با «ه» می‌آید؛ مانند: «دُقَّ الْبَابُ دَقَّتَيْنِ» (حسن، ۱۳۸۴: ۱۹۷).

۴. انواع قید در زبان فارسی

دستورنویسان زبان فارسی^۲ به‌سبب مطرح نبودن موضوع اعراب، به مفعول مطلق کمتر پرداخته و حتی انواعی برای آن در نظر نگرفته‌اند. در ایران باستان نیز برای اسم و صفت و



ضمیر هشت حالت «فاعلی»، «مفعولی»، «مفعول له»، «اضافی»، «مفعول عنه»، «مفعول فیه»، و «مفعول معه» قائل بودند که مفعول مطلق جزو آن موارد نیست (ابوالقاسمی، ۱۳۸۷: ۲۳). در برخی دستوره‌های زبان فارسی به قیده‌های تکرار و کیفیت که معادل مفعول مطلق تأکیدی و در نوعی زبان عربی هستند، اشاره شده است (مشکوٰۃ‌الدینی، ۱۳۷۳: ۲۳۴).

در مطالعه دیوان شاعران فارسی‌زبان و متون اوستایی گاه به ابیات و جملاتی برمی‌خوریم که دقیقاً با سه نوع مفعول مطلق مذکور در زبان عربی مطابقت می‌کند. بنابراین می‌توان استنتاج کرد که قید مطلق زبان فارسی نیز سه نوع است:

الف. قید تأکیدی^۳

مانند این بیت عراقی:

تورا آن به که با جانان ثنا گویی، ثنائی مسلمانان مسلمانان مسلمانان

(طیبیان، ۱۳۸۷: ۱۸۱)

در این بیت کلمه «ثنائی» به‌عنوان قید مطلق در نظر گرفته می‌شود، زیرا فقط برای تأکید مصدر فعل (ثنا گفتن) آورده شده است. بدین معنا که برای تو بهتر آن است که برای جانان ثنا گویی و تمجید کنی، آن هم چه ثنا گفتنی و از طرفی می‌توان آن را مفعول به برای فعل «ثنا گفتن» در نظر گرفت که در این صورت از موضوع مورد بحث ما خارج می‌شود.

ب. قید کیفیت (بیانی)^۴

مانند این بیت فردوسی:

بخندید خندیدنی شاهوار چنان کامد آوازش از چاهسار

(همان)

کلمه «خندیدنی» قید کیفیت به‌شمار می‌آید؛ زیرا نخست بر مصدر فعل (خندیدن) تأکید می‌کند و دوم اینکه «شاهوار» به‌عنوان صفت بعد از آن ذکر شده است تا کیفیت و چگونگی خندیدن را بیان کند؛ بدین معنا که او همچون شاهان خندید یا به عبارت بهتر خنده او همچون خنده شاهان بود.

ج. قید عددی^۵

مانند این بیت منوچهری:

تو گفتی نای رویین هر زمانی بگوش اندر دمیدی یک دمیدن

(همان: ۱۸۲)

در این بیت «یک دمیدن» قید مطلق عددی به حساب می‌آید، زیرا تعداد دمیدن در گوش را بیان می‌کند.

در زبان عربی مبحثی به عنوان نیابی‌های مفعول مطلق وجود دارد که ما می‌توانیم برابری‌های آن‌ها را در زبان فارسی جست‌وجو و توصیف کنیم؛ مانند:

الف. نیابی قید مطلق تأکیدی

مانند:

ای که قصد هلاک من داری صبر کن تا ببینمت نظری

(سعدی، ۱۳۷۲: ۵۵۶)

در این بیت «نظر» اگر به معنی دیدن باشد به عنوان نیابی قید مطلق تأکیدی به حساب می‌آید؛ بدین معنا که صبر کن تا تو را ببینم دیدنی (یک دل سیر تو را ببینم) و اگر به معنی یک «نگاه» باشد؛ یعنی صبر کن تا تو را یک نگاه ببینم، بنابراین کلمه «نظری» نایب قید مطلق عددی خواهد بود، زیرا تعداد دفعات دیدن را بیان می‌کند. و «ی» در «نظری» نیز دلالت بر وحدت یا یکی دارد که معادل عددی است.

ب. نیابی قید مطلق کیفیت (بیانی)

بعضی از قیده‌های مقدار همچون «بسیار» و «بسی» نایب آن می‌شوند؛ مانند:

بسیار سعدی از همه عالم بدوخت چشم تا می‌نمایدش همه عالم خیال دوست

(سعدی، ۱۳۷۲: ۶۷۹)

می‌توان با تسامح ژرف‌ساختی این‌گونه قائل شد: سعدی از همه عالم چشم دوخت، چشم‌دوختنی بسیار و «بسیار» که دلالت به کمیت و تعداد دارد، جانشین مفعول مطلق کیفیت است.

بسی بگفت خداوند عقل و نشنیدم که دل به غمزه خوبان مده که سنگ و سبوست

(سعدی، ۱۳۷۲: ۷۲۳)

«بسی» مصدر گفتن را مقید می‌کند؛ یعنی انسان عاقل بسیار گفت و من نشنیدم. از آن جهت که در تقدیر گفته می‌شود خداوندگار عقل گفت، گفتنی بسیار؛ پس آن را کیفیت یا بیانی



در نظر می‌گیریم.

ج. نائِب قید مطلق عددی

در این نوع تنها عدد ذکر می‌شود و بر مصدر فعل تأکید می‌کند؛ مانند:

یکی به سمع رضا گوش دل به سعیدی بار که سوز عشق سخن‌های دانواز آرد

(همان: ۲۵۳)

«یکی» در نقش قید است و در مفهوم یکبار به‌کار رفته، اما چون تنها به‌کار رفته و مصدری بعد از آن ذکر نشده است، نیایی قید مطلق عددی به‌شمار می‌آید.

همچنین است آنچه در معنای عدد می‌باشد (کنایه عددی)؛ مانند:

باری به حکم کرم بر حال ما بنگر کافتد که بار دگر بر خاک ما گذری

(همان: ۸۱۴)

در این بیت کلمه «باری» به‌معنای «یکبار» است و از آنجا که تعداد دفعات دیدن را بیان می‌کند و فعل نگرستن (نگر) را مقید کرده است، در حکم نیایی قید مطلق عددی به‌شمار می‌آید.

۵. تفاوت‌های مفعول مطلق در عربی با قید مطلق در فارسی

۱. نخست آنکه قید مطلق زبان فارسی همیشه بر عامل خود (فعل) مقدم می‌شود؛ زیرا فعل در زبان فارسی آخرین رکن گزاره است و طبیعی است که بقیه ارکان گزاره از جمله قید مطلق بر آن مقدم شود.

مانند:

برادرانه بیا زیر بال هم گیریم به چاه کردن یوسف حکایتی رسواست

(شهریار، ۱۳۸۷: ۱۱۷)

«برادرانه» فعل گرفتن را مقید کرده است و با افزودن توضیح، چگونگی وقوع فعل را شرح می‌دهد بنابراین در حکم قید مطلق کیفیت است و چنانکه می‌بینید بر عامل خود (گرفتن) مقدم شده است. از طرفی می‌توان «برادرانه» را قید حالت نیز در نظر گرفت؛ یعنی در حالی‌که ما همچون برادر هستیم بیا تا زیر بال هم گیریم و به یکدیگر کمک کنیم البته در این صورت از موضوع مورد بحث ما که قید کیفیت است، خارج می‌شود.

«زاغ خون آلود بترسید که بومان بازگردند و سعی او باطل شود. آهسته آهسته با خود می پیچید و نرم نرم می نالید.» (منشی زاده، ۱۳۵۹: ۲۵۳).

«آهسته آهسته» و «نرم نرم» به ترتیب فعل‌های پیچید و نالید را توضیح می‌دهند و کیفیت آن‌ها را بیان می‌کنند؛ بدین معنا که او به خودی می پیچید، پیچیدنی آهسته آهسته و می نالید، نالیدنی نرم نرم. بنابراین قید کیفیت هستند و بر عامل خود مقدم شده‌اند.

اما در زبان عربی برخلاف فارسی، مؤخر از عامل خود (فعل، شبه فعل و مصدر) قرار می‌گیرند، مگر آنکه صدارت طلب باشند که در این صورت قبل از عامل می‌آیند؛ مانند «کیف» (كَيْفَ جِئْتُ؟ بِالسَّيَّارَةِ) و «ما»ی شرطی (مَا تَطْلُبُ، أَطْلُبُ) و «ما»ی استفهامی (ما جلست؟).

۲. اگر خیلی جزئی‌تر شویم درمی‌یابیم که بین مفعول مطلق زبان عربی و قید کیفیت زبان فارسی نیز تفاوت وجود دارد و آن وجوب آوردن صفت یا مضاف‌الیه بعد از کلمه‌ای است که به‌عنوان مفعول مطلق قرار می‌گیرد تا دلالت بر کیفیت و چگونگی وقوع فعل کند و دلیل نامگذاری آن به این اسم نیز همین شرط است. اما این شرط برای قید کیفیت زبان فارسی الزامی نیست، زیرا با مطالعه متون فارسی به مثال‌هایی برمی‌خوریم که کیفیت وقوع فعل را بیان می‌کنند بدون آنکه صفت یا مضاف‌الیه بعد از آن‌ها قرار گرفته باشد؛ مانند:

آخرین مور میان بسته افتان و خیزان چه خطا داشت سر کوفته چون مار برفت

(سعدی، ۱۳۷۲: ۱۲۱)

در این بیت از سعدی «افتان و خیزان» در روساخت، صفت است و در ژرف ساخت می‌توان آن را قید تلقی کرد که چگونگی رفتن مورچه را بیان می‌کند؛ یعنی این مورچه رفت، رفتنی افتان و خیزان.

۳. تفاوتی که بین مفعول مطلق عددی زبان عربی و قید عددی زبان فارسی وجود دارد این است که در زبان فارسی حتماً اعدادی قبل از آن مصدر می‌آیند تا تعداد دفعات انجام آن فعل را ذکر کنند چون برخلاف زبان عربی در این زبان مصداری که به خودی خود بدون ذکر عدد، تعداد را بیان کنند وجود ندارد. به همین دلیل ذکر عدد ضروری است اما در زبان عربی مصادر مره (مصادر بر وزن فعلة)، مثنی و جمع کلمات تعداد را بیان می‌کنند، بنابراین نیازی به ذکر عدد نیست؛ مانند «جلسه»: یک‌بار نشستن یا «جلستین»: دوبرار نشستن.

۶. تعریف مفعول له در زبان عربی

مصدری منصوب است که بعد از فعل می‌آید تا علت وقوع آن را بیان کند. (عبدالحمید، ۱۳۸۴: ۵۲۰)؛ مانند: وَقَفَ الْجُنْدُ إِجْلَالاً لِلْأَمِيرِ (سپاه به دلیل تجلیل امیر ایستادند). در این جمله «اجلالاً» مصدری است که علت وقوع فعل «وقف» را بیان می‌کند و در زبان عربی به‌عنوان مفعول له یا مفعول لأجله در نظر گرفته می‌شود. چنانکه از وجه‌تسمیه آن مشخص است مفعولی است که بیان‌گر علت است و کار برای او صورت می‌گیرد.

مفعول له در زبان فارسی

در ایران باستان اسمی که کار برای او یا در جهت او انجام می‌گرفت حالت «مفعولی له» نام می‌گرفت.

گویا نخستین بار پرویز خانلری در کتاب خود *دستور زبان فارسی اصطلاح «متمم»* را به‌کار برد؛ بدین معنا که یک یا چند کلمه یا عبارت است که با یکی از حروف اضافه به جمله می‌پیوندد و توضیحی به مفهوم فعل می‌افزاید (خانلری، ۲۵۳۵: ۸۱) و منظور از حروف اضافه کلماتی هستند که معنی مستقل ندارند اما کلمه یا عبارتی را به یکی از اجزای جمله می‌پیوندند و عبارت یا کلمه‌ای که اسم یا ضمیر است را متمم اسم/صفت/فعل قرار می‌دهند. (همان: ۷۵).

درواقع برای حروف اضافه، معنایی در نظر گرفته‌اند که برخی از آن‌ها دارای معنای علت هستند و به کلماتی که بعد از آنان قرار می‌گیرد، متمم گفته می‌شود که به‌نظر می‌آید این نام‌گذاری دقیق نیست؛ زیرا این حروف اضافه باعث می‌شوند که کلمات پس از آن‌ها در معنای علت و سبب واقع شوند. بنابراین بهتر است این حروف فقط اضافه نامیده شوند و اگر معنای علت را برسانند به کلمات پس از آن‌ها متمم علت یا سبب گفته شود.

پس در زبان فارسی معادلی که با مفعول له زبان عربی برابری می‌کند متمم علت یا سبب است و در تعریف آن می‌توان گفت: اسمی است که بعد از حروف اضافه معینی قرار می‌گیرد و علت وقوع فعل را شرح می‌دهد و آن حروف عبارت‌اند از: از، (ز)مخفف از، از جهت، از برای، از پی، از بهر، ب، به.

مانند:

زهی ز عدل تو خلق خدای آسوده زخسروان چون توئی در زمانه نابوده

(انوری، ۱۳۷۲: ۴۳۹)

در این بیت شاهد مثال «ز عدل» است که علت انجام فعل «آسود» را بیان می‌کند؛ یعنی به دلیل عدل و دادخواهی تو مردمان آسوده‌خاطرند.

خرقۀ زهد و جام می‌گرچه نه برخور همند این همه نقش می‌زنم از جهت رضای تو

(حافظ، ۱۳۵۹: ۳۵۸)

متمم علت در این بیت کلمه «رضا» است که به همراه حرف اضافه «از جهت» علت فعل «نقش می‌زنم» را بیان می‌کند.

من که ملول گشتمی از نفس فرشتگان قال و مقال عالمی می‌کشم از برای تو

(همان)

«از برای تو» علت وقوع فعل (می‌کشم) است بنابراین «از برای» حرف اضافه و «تو» متمم علت است.

گفت: من تیغ از پی حق می‌زنم بنده حقم، نه مأمور تنم

(مولوی، ۱۳۷۵: ۴۶۱)

در این بیت «از پی» حرف اضافه و «حق» متمم علت است.

از بهر دیدنم همه تن چشم شد فلک چون بنگرم به عقل فلک را چو دلبرم

(انوری، ۱۳۷۲: ۳۰۶)

شاهد مثال این بیت «از بهر دیدن» است که علت انجام فعل «چشم شد» را بیان می‌کند بنابراین متمم علت یا سبب به‌شمار می‌آید.

«این مثل بدان آوردم تا ملک را مقرر شود که در کار شنزیه تعجیل واجب است.» (منشی، ۱۳۵۹: ۹۲).

«ب» در این جمله بیان علت فعل «آورد» است. بنابراین، کلمه پس از آن، متمم علت به‌شمار می‌آید.

«دیگر روز از دو جانب رود مردم ایستاده بودند به نظاره.» (انوری، ۱۳۷۱: ۲۶۲).

این جمله بدان معنا است که روز دیگر مردم برای نگاه کردن در دو طرف رود ایستاده بودند. «به نظاره» علت وقوع «ایستادن» را بیان می‌کند؛ پس متمم علت است.

۷. تفاوت‌های مفعول له در زبان عربی با متمم علت در زبان فارسی

۱. در زبان فارسی برای یک فعل می‌توان بیش از یک متمم علت آورد؛ مانند:

وز ثقل رنج و خفت ضعف تنم مکن چون خاک، خیره طبعم و چون باد، مضمرم

(انوری، ۱۳۷۲: ۳۱۱)

در اینجا «ز ثقل رنج» و «خفت» هر دو متمم علت هستند که وقوع یک فعل را بیان می‌کنند و آن «مکن» است؛ درحالی‌که در زبان عربی علت وقوع فعل را تنها یک مفعول له شرح می‌دهد و هرگز دو مفعول له برای یک فعل آورده نمی‌شود؛ مانند: «قُمْتُ احْتِرَامًا لِلْمُعَلِّمِ» «احتراماً» علت وقوع فعل «قمت» (برخاستم) را بیان می‌کند؛ بنابراین مفعول له است.

۲. در زبان فارسی یک متمم علت می‌تواند علت وقوع دو فعل را بیان کند؛ مانند:

از ادب، پر نور گشته است این فلک وز ادب، معصوم و پاک آمد ملک

(مولوی، ۱۳۷۵: ۶۳۹)

«از ادب» متمم علت است که انجام دو فعل «پرنور گشته» و «معصوم و پاک آمد» را توضیح می‌دهد و هر چند در دو مصراع تکرار شده است ولی یکی به‌شمار می‌آید؛ زیرا یک معنا را افاده می‌کند. اما در زبان عربی نمی‌توان مفعول له‌ی را یافت که علت وقوع دو فعل را بیان کند.

۸. تعریف مفعول معه^۷

۸-۱. مفعول معه در زبان عربی

اسمی است منصوب که بعد از «واو» به‌معنای معیت می‌آید و حصول فعل ماقبل را به‌همراه این اسم بیان می‌کند. به شرطی که قبل از «واو» جمله یا شبه‌جمله بیاید و آن اسم بر عامل خود مقدم نشود. (حسن، ۱۳۸۴: ۲۸۲)؛ مانند: «سِرتُ و الْجَبَلِ».

در این جمله، «الجبل» مفعول معه است، چون تمامی شروط مفعول معه را دارد: اول اینکه قبل از «واو» جمله است؛ دوم اسم بعد از «واو»، مؤخر از عامل خود (جمله سرت) آمده است.

۸-۲. مفعول معه در زبان فارسی

در ایران باستان اسمی که وسیله انجام دادن کاری قرار می‌گرفت و نیز در انجام دادن کاری یا در

داشتن حالتی با کننده یا نهاد، همراهی و سازگاری داشت، در حالت مفعولی معه قرار داشت. از آنجا که در دستور زبان‌های فارسی اصطلاحی به نام مفعول معه وجود ندارد، برآنیم نخست نامی برای آن وضع کرده و سپس تعریف نسبتاً دقیقی از آن بیان کنیم. براساس شواهد به دست آمده از متون فارسی، بهتر است معادل «مفعول معه» در زبان فارسی را متمم «بایی یا همراهی» بخوانیم و این‌گونه تعریف کنیم: اسمی که بعد از حرف اضافه «با» به معنای همراهی می‌آید؛ مانند:

چشمک زند ستاره صفت با نسیم صبح شمع دلی که دامن آه سحر گرفت

(شهریار، ۱۳۸۷: ۲۳۷)

در این بیت «با نسیم صبح» به معنای به همراه نسیم صبح است؛ پس متمم بایی / معیت است. گاهی به جای حرف «با» حرف اضافه «از» یا حرف ربط «واو» می‌آید و همان معنای معیت / همراهی را افاده می‌کند؛ مانند:

این باد روح پرور از انفاس صبح دم گویی مگر ز طره عنبرفشان تست

(سعدی، ۱۳۷۲: ۹۳)

در اینجا «از» به معنای به همراه است؛ بنابراین «از انفاس» متمم همراهی نامیده می‌شود. زندگی شد من و یک سلسله ناکامی‌ها مستم از ساغر خون جگر آشامی‌ها

(شهریار، ۱۳۸۷: ۲۷۳)

«واو» معنای معیت را می‌رساند؛ یعنی زندگی، فقط من به همراه یک سلسله شکست‌ها است. از این رو متمم همراهی به شمار می‌آید.

۹. تفاوت‌های «مفعول معه» در زبان عربی و «متمم همراهی» در زبان فارسی

۱. در زبان فارسی برخلاف زبان عربی ضروری نیست که قبل از متمم همراهی جمله بیاید؛ مانند:

باده با محتسب شهر ننوشتی زنهار بخورد باده‌ات و سنگ به جام اندازد

(حافظ، ۱۳۵۹: ۱۷۶)

در این بیت با «محتسب» متمم همراهی است و قبل از آن هم جمله‌ای قرار نگرفته است.
۲. در زبان عربی مفعول معه نباید بر عامل خود (فعل، شبه فعل) مقدم شود؛ اما برعکس در زبان فارسی متمم همراهی همیشه قبل از فعل جمله می‌آید؛ به همان دلیلی که در متمم علت

گفته شد که فعل آخرین رکن گزاره است. همچنین گاهی به ضرورت شعری بر فعل، مقدم می‌شود؛ مانند بیت پیشین که با محتسب بر فعل جمله مقدم شده است. البته گفتنی است که این اختلافات میان دو زبان، طبیعی است؛ چون این شروط به مسئلهٔ اعراب بازمی‌گردد که زبان فارسی فارغ از آن است.

۱۰. نتیجه‌گیری

۱. با توجه به نمونه‌ها و شواهد مذکور از دیوان شاعران و نیز متون باستان، تردیدی باقی نمی‌ماند که هر سه نوع مفعول مطلق در زبان فارسی کاربرد داشته است.
۲. در این مقاله واضح و مشخص شد که مفعول له و مفعول معه زبان عربی با متمم علت و متمم همراهی زبان فارسی (که این نامگذاری‌ها از طرف خود ما است) همخوانی و برابری دارد.
۳. بی‌شک یکی از فرقه‌های دو زبان در این سه موضوع، به مسئلهٔ اعراب بازمی‌گردد.
۴. همچنین دریافتیم از آنجا که رکن اصلی و پایانی گزاره در زبان فارسی، فعل است، بنابراین همهٔ ارکان گزاره به‌طور طبیعی بر آن مقدم می‌شوند؛ در صورتی‌که در زبان عربی چون قوام جمله به فعلیه بودن است، در نتیجه فعل، مقدم می‌شود و بقیهٔ ارکان جمله مثل مفعول مطلق، مفعول له و مفعول معه متأخر از آن می‌آیند.

۱۱. پی‌نوشت‌ها

1. cognate object
2. Persian grammarians
3. intensifier
4. adverb of quality
5. adverb of quantity
6. comitative object
7. object of purpose

۱۲. منابع

- ابوالقاسمی، محسن (۱۳۸۱). *تاریخ زبان فارسی*. چ ۱۴. تهران: سمت.
- ----- (۱۳۸۷). *دستور تاریخی زبان فارسی*. چ ۷. تهران: سمت.

- انوری، حسن و حسن احمدی گیوی (۱۳۷۱). *دستور زبان فارسی* ۲. چ ۷. تهران: فاطمی.
- انوری ابیوردی، محمد (۱۳۷۲). *دیوان*. به اهتمام محمدتقی مدرس رضوی. چ ۴. تهران: علمی و فرهنگی.
- حافظ شیرازی، شمس‌الدین محمد (۱۳۵۹). *دیوان*. تصحیح پرویز نائل خانلری. چ ۱. تهران: خوارزمی.
- حسن، عباس (۱۳۸۴). *النحو الوافی*. ج ۲. چ ۳. قم: ناصر خسرو.
- سعدی، مصلح‌الدین (۱۳۷۲). *دیوان غزلیات*. تهران: مهتاب.
- شهریار، محمدحسین (۱۳۸۷). *دیوان*. تهران: اساطیر.
- طبیبیان، سیدحمید (۱۳۸۷). *برابری‌های دستوری در عربی و فارسی (صرف و نحو)*. چ ۱. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- عبدالحمید، محمدمحیی‌الدین (۱۳۸۴). *شرح ابن‌عقیل علی الفیه ابن‌مالک*. ج ۱. چ ۱. قم: آسیانا.
- مشکوة‌الدینی، مهدی (۱۳۷۳). *دستور زبان فارسی بر پایه نظریه گشتاری*. مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی.
- منشی، نصرالله محمدبن‌عبدالحمید (۱۳۵۹). *کلیله و دمنه*. تصحیح و حواشی عبدالعظیم قریب. چ ۱۴. تهران: معرفت.
- منوچهری (۱۳۷۵). *دیوان*. به کوشش محمد دبیر سیاقی. چ ۲. تهران: ۱۳۷۵.
- مولوی بلخی، جلال‌الدین محمد (۱۳۷۵). *مثنوی معنوی*. به اهتمام کریم زمانی. تهران: اطلاعات.
- نائل خانلری، پرویز (۲۵۳۵). *دستور زبان فارسی*. چ ۴. تهران: بانک.

Translated Resources:

- AbdolHamid, Mohammad MohyAdin (2005). *Sharhe Ebneaghil Al Alafi Ebn-Malik* (1st). Vol. 1. Qom: Asiana [In Persian].
- Abolghasemi, Mohsen (2002). *Tarikhe Zabane Farsi (The History of Persian Language)*. Tehran: SAMT [In Persian].



- ----- (2008). *Dastur Zabane Farsi (The Grammar of Persian Language)*. Tehran: SAMT [In Persian].
- Anvari Abivari, Mohammad (1992). *Divan* (M.T.M. Razavi. 4th ed.). Tehran: Elmi Farhangi [In Persian].
- Anvari, Hasan & Hasan Ahmadi Givi (1992). *Dasur Zaban Farsi (Grammar of Persian Language)*. Tehran: Fatemi [In Persian].
- Hafiz Shirazi, Shams Adin Mohammad (1980). *Divan* (P.N. Khanleri, 1st Ed.). Tehran: Kharazmi [In Persian].
- Hasan, Abbas (2005). *Al-nahv Al-vafi* (3rd Ed. Vol. 3). Tehran: Naser Khosro [In Persian].
- Manouchehri (1996). *Divan* (M. D. Siaghi Ed. 2th ed.). Tehran [In Persian].
- Meshakat Adini, Mehdi (1994). *Dasture Zabane Farsi Bar Payenazari Egashtari (Persian Grammar Based on the Transformative Linguistics)*. Mash'had: Ferdousi University Press [In Persian].
- Molavi Balkhi, Jalal Adin Mohammad. (1996). *Masnavi Manavi* (K. Zamani Ed.). Tehran: Etela'at [In Persian].
- Monshi, Nasrollah Mohammad IbneAbdol-Hamid (1980). *Kelile va Demne* (A. A. Gharib, 14th ed.). Terhan: Marefat [In Persian].
- Natel Khanleri, Parviz (2535). *Dasture Zaban Farsi (Persian Grammar)* (4th Ed.). Terhan: Bank [In Persian].
- Sa'di, Mosleh-Adin (1993). *Divane Ghazaliat*. Tehran: Mahtab [In Persian].
- Shahriar, Mohammad Hossein. (2008). *Divan*. Tehran: Asatir [In Persian].
- Tabibian, Seyyed Hamid (2008). *Barabarihaye Dasturi Dar Arabi va Farsi (Sarf va Nahv) (The Equal Grammatical Entities in Arabic and Persian)* (1st Ed.). Tehran: Institute for Human Sciences and Cultured Studies [In Persian].